

نگاهی به مقدمه هشتصد ساله شاهنامه از دست‌نویس فلورانس

«نامه بهارستان» از دفتر نخست تاکنون، در هر شماره، مطالبی را (اعم از مقاله، نقد و نامه) پیرامون نسخه بحث‌انگیز شاهنامه مورخ ۶۱۴ هـ. فلورانس منتشر کرده است، برخی در تأیید و اندکی در شک و تردید. این بار نیز استاد گرامی، دکتر محمدامین ریاحی - که سابقه‌ای طولانی در نشر متون کهن علمی و ادبی ایران دارند و خود از جمله شاهنامه‌شناسان و شاهنامه‌پژوهان برجسته می‌باشند، درخواست شد تا «نامه بهارستان» را در این بحث قلمی همراهی فرموده و خوانندگان پی‌جوی مباحث شاهنامه‌شناسی را از جستارهای علمی و نکته‌سنجی‌های قلمی خود بهره‌مند فرمایند. جناب ایشان مقاله زیر را که پیش‌تر در سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی به چاپ رسیده بود، با نکات برافزوده‌ای مرحمت فرمودند که از ایشان سپاسگزاریم.

نامه بهارستان

در میان مقدمه‌های چهارگانه موجود در دست‌نویس‌های شاهنامه، مقدمه‌ای که در اواخر قرن ششم نوشته شده، و قسمت ناقصی از آن در ابتدای نسخه فلورانس موجود است ارزش خاصی دارد.^۱ دست‌نویس فلورانس را که در محرم سال ۶۱۴ هـ. کتابت شده و یادداشتی مورخ ۶۲۲ هـ. از یکی از مالکان نسخه دارد، نخستین بار دانشمند ایتالیایی پروفیسور آنجلو پیه‌مونته شناخته و شناسانده، و یکی از نسخه‌های دوازده‌گانه اصلی مورد مقابله آقای دکتر جلال خالقی مطلق در تصحیح ممتازی از شاهنامه قرار گرفته، و اخیراً نیز در تهران به چاپ عکسی رسیده است.

مقدمه به قرینه تمایلی که در آن نسبت به عباسیان احساس می‌شود در غرب ایران نوشته شده (برعکس مقدمه نخستین که بوی فضای شرق ایران را می‌دهد) نویسنده شیعی است و از اهل سنت به «نواصب» تعبیر می‌کند و پادشاه شیعی مازندران را می‌ستاید.

محتویات این مقدمه، و تعبیرات کهنی که در آن به کار رفته، و رسم‌الخط دست‌نویس، نشان از دیرینگی آن دارد و بر اعتبار دست‌نویس که بعضی‌ها در مورد آن تردید نابجا کرده‌اند می‌افزاید. و خوشبختانه استفاده از این دست‌نویس در تصحیح شاهنامه به وسیله محقق انجام می‌گیرد که صلاحیت و دقت لازم را در کار خود دارد و عنوان‌ها و بیت‌های الحاقی رانه در متن که در حاشیه نقل می‌کند.

این مقدمه در محرم ۶۱۴ هـ. نگارش یافته، و شاید هم از نسخه‌ای نقل شده باشد که سالیانی پیش از آن کتابت شده بوده است. در هر صورت میان چهار مقدمه موجود، از نظر تاریخی، دومین آنهاست. نخستین آنها مقدمه پیوسته به دیباچه شاهنامه ابومنصوری، و سومین آنها مقدمه دیگری است که محققان آن را مقدمه اوسط نامیده‌اند، و آخرین آنها مقدمه بایسنغری است که در ۸۲۹ هـ. بیش از دو قرن بعد از مقدمه مورد بحث ما تنظیم شده است.

✓ سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، پژوهشگاه، ۱۳۷۳)، ص ۲۱۶-۲۳۵.
 ۱ قسمت موجود در نسخه فلورانس تاکنون سه بار چاپ شده است: اول در مقاله مفصل پیه‌مونته، در جلد ۲۰ مجله *Annali*، نشریه مؤسسه خاورشناسی ناپل (۱۹۸۰)، دوم چاپ عکسی از آن در مجله آینده، ص ۳ و ۴ (خرداد و تیر ۱۳۵۹)، ص ۲۰۸-۲۱۳، سوم در مجله ایران نامه، (س ۷، ش ۱، پاییز ۱۳۶۷) به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، ص ۸۹-۹۳؛ همو، گل‌رنج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲)، ص ۳۴۳-۳۷۱.

همان طور که گفتیم این مقدمه در دست نویس فلورانس ناقص است، اما از حسن اتفاق نسخه کاملی از آن در دست نویس شماره H. 1510 مورخ ۹۰۳ هـ. موزه طوپ قاپوسرای (که به قرائن خط و کاغذ و تصویرها از قرن هشتم هجری است) در استانبول موجود است و با سنجش آن دو معلوم می شود، آنچه در دست نویس فلورانس باقی مانده کمتر از نصف مقدمه و اگر دقیق تر بگوییم سه هفتم تمام آن است. نسخه طوپ قاپوسرای علاوه بر اشتراک در مقدمه از نظر متن هم نزدیک ترین نسخه به فلورانس است و چون نسخه فلورانس فقط نیمه اول شاهنامه را دارد برای تصحیح نیمه دوم آن مغتنم است. این مقدمه را در یادنامه خانلری به نام قافله سالار سخن (تهران: نشر البرز، ۱۳۷۰) معرفی کردم و عکس نسخه را خدمت آقای دکتر خالقی فرستادم. ایشان که در دو دفتر نخست چاپ ممتاز خود این نسخه را به نشان «س ۲» جزو دست نویس های غیر اصلی ذکر کرده اند از دفتر سوم به بعد آن را جزو شش دست نویس اساس تصحیح قرار دادند. بعدها به من فرمودند عکسی که از این نسخه داشتیم نامرغوب و در مواردی ناخوانا بود، بعد از وصول عکس جدید آن را جزو نسخ اصلی نهادم. این عکس را دوست فقید مرحوم پروفیسور عبدالقادر قراخان استاد دانشگاه استانبول برای من فراهم کرده بودند. روانش شاد باد. این مقدمه در دست نویس فلورانس ۵ برگ بوده که برگ های اول و دوم و چهارم از میان رفته است. و از آنجا که کتاب های شرقی از صفحه دوم برگ اول آغاز می شده، بنابراین صفحه های ۱b و ۲a و ۲b و ۴a، ۴b از آن افتاده است. پس برگ موجود که ۲a و ۲b شماره گذاری شده باید به ۳a و ۳b و آخرین صفحه ۳a به ۵a تصحیح شود.

با دست یابی به نسخه طوپ قاپوسرای خوشحالیم که اینک متن کامل مقدمه را در دست داریم. جز اینکه این نسخه به نسبت جدیدتر است، و نیز کاتب آن در نقل مقدمه اندکی به اختصار کوشیده، و تقریباً حدود یک هفتم از عبارات را حذف کرده است، اما به نحوی که لطمه ای به روال مطلب نمی خورد. آنچه در این مقدمه می بینیم، اگرچه مثل همان ها که در تذکره ها آمده، بیشتر افسانه است، ولی مهم این است که بدانیم این افسانه ها هشتصد سال پیش از ما، و فقط دویست سال بعد از فردوسی، بر سر زبان ها بوده، و منبع نوشته های بعدی از آن جمله مقدمه بایسنغری است. و آنگهی درباره فردوسی که جز اشارات مبهم خودش در شاهنامه، آگاهی های درستی نداریم هر افسانه ای ارزش دارد و محققان از هر جزو افسانه ها حقایق مسلمی درباره او استنباط می کنند.^۲

درباره محتوای مقدمه، نکات زیر گفتنی است:

۱. نویسنده یا نویسندگان این مقدمه، مقدمه شاهنامه ابومنصوری متضمن گزارش گردآوری شاهنامه منشور را در دست نداشته اند. این است که قصه خورفیروز^۳ را ساخته اند یا از سر زبان ها گرفته اند حاکی از اینکه نسخه سیرالملوک را از فارسی به غزنین آورده و در اختیار محمود نهاده است.
- همچنین دیباچه منظوم فردوسی متضمن گفتار اندر فراهم آوردن شاهنامه و داستان دقیقی و آن دوست مهربان که شاهنامه منشور را به فردوسی سپرده و او را به سرودن شاهنامه تشویق کرده و در دسترس مقدمه نویس نبوده و به جای آنها افسانه سفر فردوسی از طوس به غزنین برای شکایت از تعدی عامل طوس و ملاقات با محمود و فرمان او برای نظم کتاب را (که در قصه های سایر مقدمه ها هم هست) آورده اند.

۲. نک. دکتر جلال متینی، «فردوسی در هاله ای از افسانه ها»، شاهنامه شناسی، مجموعه گفتارهای نخستین مجمع علمی بحث درباره شاهنامه، در استان هرمزگان، از انتشارات بنیاد شاهنامه.

۳. خوره و خر، به معنی روشنائی (= فروغ یزدانی، فرازیدی) در نام های کهن ایرانی فراوان آمده از آن جمله در نام خرّه خسرو یا خر خسرو، مرزبان یمن در دوره خسرو پرویز.

این را هم می‌دانیم که مقدمه شاهنامه ابومنصوری قطعاً در نسخ قدیمی شاهنامه نبوده و بعدها در ابتدای نسخ شاهنامه نهاده شده، و دیباچه منظوم فردوسی هم که در روایت از آن دو تدوین شاهنامه وجود داشته (و متن امروزی تلفیقی از آن دو است) و برخی کاتبان شاهنامه احتمالاً هیچ یک از آن دو را نمی‌نوشته‌اند و کتاب را از داستان کیومرث آغاز می‌کردند (به نحوی که در ترجمه بُنداری هم می‌بینیم) و اینها قرینه‌ای بر قدمت این مقدمه و دست‌نویس فلورانس است.

این قصه اگرچه اساس درستی ندارد، اما از قرائن چنین بر می‌آید که در سال‌های نزدیک به عصر فردوسی پرداخته شده است. نام خور فیروز که «دعوی کردی که نبیره نوشیروان عادل است و از شهر خود به غزنین گریخته بود» بی‌اختیار ذهن را به یاد خسرو فیروز^۲ پسر رکن‌الدوله دیلمی و برادر عضدالدوله می‌اندازد که وقتی در ۳۷۳ برادرش فخرالدوله به سلطنت رسید او به مدت هفت سال نایب و جانشین او بود. فرار خور فیروز به غزنین هم، ظاهراً خاطره دگر گشته‌ای از آن حادثه است که فخرالدوله با کمک قابوس و شمشگیر به جنگ برادرش مؤیدالدوله برخاسته، و بعد از شکست به خراسان نزد امیران سامانی پناه برد. اینکه آل‌بویه نسب خود را به پادشاهان ساسانی می‌رسانیدند، و نیز نام کیانی خسرو پیروز، سبب شده است که پردازندگان افسانه، داشتن نسخه‌ای از تاریخ گذشته ایران را به خانواده او نسبت دهند، و این هم این قرینه را به دست می‌دهد که افسانه‌ای نه بس دور از آن سال‌ها پرداخته شده است.

۲. این قصه که فردوسی برای شکایت از تعدی عامل طوس به غزنین رفته، و عشق دیوانه‌وار محمود به نظم شاهنامه، که خلاف آن را در اشعار فرخی و عنصری می‌بینیم، در اینجا هم مثل روایت افزوده به آخر مقدمه اول آمده است. با این تفاوت که طبع آزمایی فردوسی با سه شاعر دربار محمود، که در منابع دیگر در باغی ذکر شده، در اینجا در مجلس سلطان تصور شده، و این صورت دلپذیرتر و معقول‌تری دارد. ۳. در اینجا می‌خوانیم: «سلطان آنگاه هفت داستان از سیرالملوک برگزید و به هفت شاعر داد که آن را به نظم سازند: فرخی، عسجدی، زینبی و منجیک و ابوحنیفه اسکاف که مثنوی نیکو گفتندی.»

نمی‌بینیم که علاقه به عدد هفت شمار شاعران را در ذهن قصه‌پرداز هفت شمرده است، اما به جای هفت شاعر نام پنج شاعر را آورده، در این میان نام عنصری که در داستان‌ها نامزد اصلی این وظیفه شمرده شده، و اتفاقاً تنها کسی از آن شاعران است که او را به مثنوی سرایی می‌شناسیم از قلم افتاده است. دو تن از آن پنج تن هم از معاصران محمود نبوده‌اند: منجیک ترمذی در سال ۳۷۷ هـ، پیش از سلطنت محمود در گذشته بوده است، ابوحنیفه اسکاف هم یک قرن بعد معاصر سنجر بوده،^۳ و ظاهراً مراد ابوحنیفه اسکافی است که نام و شعرش در تاریخ بیهقی آمده، که او هم بعد از محمود و در نیمه دوم قرن پنجم می‌زیسته است.

۴. قصه مکاتبه خلیفه و سلطان محمود (که مشابه آن در قابوس نامه^۴ تألیف شده میان سال‌های ۴۶۲ - ۴۷۵ آمده) نخستین بار در این مقدمه با سرگذشت فردوسی ارتباط داده شده است. این حکایت چون رنگ و بویی از سال‌های قدرت خلیفگان بغداد و اعتقاد مردم به برحق بودن آنها دارد، قرینه کهنگی روایت است.

^۲ مجمل‌التواریخ و القصص، ص ۳۹۵، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۶۷، جامع‌التواریخ (تاریخ محمود ...، چاپ آتش)، ص ۳۴؛ این نام در مجمل‌التواریخ: خسرو پیروز، و در جامع‌التواریخ مثل مقدمه ما خور فیروز نقل شده است.

خسرو فیروز نامی متداول در خاندان دیلمیان بوده؛ یکی از پسران فخرالدوله به نام ابومنصور خسرو فیروز در ۳۸۲ به دنیا آمده است (مجممل‌التواریخ، ص ۳۹۶). خسرو فیروز ملقب به ملک عزیز پسر جلال‌الدوله شاعر بوده و اشعار او در ذمیه‌القصر (ج ۱، ص ۲۶۱) آمده است. خسرو فیروز دیگر پسر عمادالدین از نبرگان عضدالدوله از ۴۴۰ تا ۴۴۷ حکومت بغداد را داشت. و در آن سال هنگام ورود طغرل به بغداد به پیشواز او رفت. طغرل او را گرفت و به دژ طبرک فرستاد که در آنجا زندانی بود تا درگذشت (تاریخ گزیده، ص ۴۲۵).

^۵ مقدمه بر نزهة المجلس شروانی، ص ۵۵

^۶ قابوس نامه، چاپ دکتر یوسفی، ص ۲۰۸.

۵. این نکته که فردوسی تا مرگ محمود در نزد خلیفه ماند نادرستی اش آشکار است، زیرا فردوسی در ۴۱۱ یا ۴۱۶ و به هر صورت پیش از محمود (درگذشته ۴۲۱ هـ.) در طوس درگذشته است. اگرچه نیازی به این توضیح نیست، چون که اصولاً رفتن فردوسی به بغداد از بیخ و بن دروغ است.

۶. صحیح‌ترین نکته در این مقدمه، ذکر احمد بن حسن میمندی به عنوان معاند اصلی فردوسی است، برعکس همه منابع متأخری که میمندی را حامی فردوسی قلمداد کرده‌اند.

۷. روایت به‌نظم آوردن عنصری داستان رستم و سهراب را ظاهراً نخستین بار در این مقدمه آمده و در منابع بعدی تکرار شده است.

۸. این مقدمه یکی از دو منبع قدیمی است که در آن حکایت خواب فردوسی آمده که رستم محل گنجی را به او نشان داده است، و به موجب منابع بعدی وقتی گنج پیدا شده فردوسی آن را میان شاعران قسمت کرده و خود دیناری برنداشته است. این حکایت همزمان با این مقدمه یا اندکی پیش یا پس از آن در عجایب‌المخلوقات نجیب‌الدین همدانی^۷ (تألیف شده در حدود ۵۶۵ هـ.) نیز آمده، و بعدها ابن‌یمین شاعر قرن هشتم هجری ضمن قطعه‌ای آن را به‌نظم آورده است.^۸

۹. آخرین نکته‌ای که باید گفت وجود تعبیرات کهن پیش از مغول است که در دست‌نویس فلورانس بیشتر و در نسخه طوپ‌قاپوسرای کمتر به چشم می‌خورد، و این همه دیرینگی نوشته را می‌رساند. و قدمت مقدمه قرینه‌ای بر قدمت و اعتبار نسخه فلورانس است.

از آن جمله است افعال کهن: نفرستادمانی، مجلسی از نوساختی، پوشیده نماندندی، و فعل بیان خواب «گفتی» و نیز تعبیرات کهن: آفرین (= مدح و ستایش)، ایستادن (= بودن)، بازخانه رفتن، با شعر کردن (= به شعر درآوردن) بیودن (= شدن) به صلاح باز آوردن، بلعجب کار (= شعبده‌باز)، براندیشیدن، پگاه‌تر، جاوید زیاد، چندین (= اینهمه)، خالی نشستن، خوش منش (= خوشوقت، خوش طبع)، دبیران ایستاده، در رفتن (= داخل شدن)، در ساعت (= فوراً) دست باز داشتن (= رها کردن)، سگالیده آید، شاخی و بیخی نهادن (= شاخ و برگ دادن)، صورت بستن (= تصور شدن)، فراخ سخن، قصه (= عرض حال)، کار تو فردا برآید، گردانیدن (= عوض کردن)، در تدبیر کار کسی ایستادن، برگ بساختن، راه از پس پشت کردن، برسیدن طاقت کسی، دبیرستان (= مکتبخانه)، خواهستن و کشستن (= به جای خواستن و کشیدن در نسخه مورخ ۹۰۳).

متن کامل این مقدمه در نسخه شماره H. 1510 کتابخانه موزه طوپ‌قاپوسرای استانبول، مورخ ۹۰۳ هـ. به خط «منصور بن محمد بن ورقه بن عمر بختیار بهبهانی من اعمال جبل جیلویه» باقی مانده است که میکروفیلمی از مقدمه آن در اختیار من است و شاید در دست‌نویس‌های دیگر هم موجود باشد [...].

دکتر محمدامین ریاحی

^۷ عجایب‌المخلوقات، به‌اهتمام دکتر منوچهر ستوده، ص ۴۷۳.

^۸ مجمل فصیحی، چاپ محمود فرخ، ج ۲، ص ۱۳۳.